



آثار هنری به ساحت فکری که ذیل آن زندگی می‌کنیم مرتبط هستند/ مخاطب آثار هنری قدیم در روزگار جدید

برای انسانی که در این روزگار زندگی می‌کند و اکثر اصول فکری خود را از دانشگاه و جامعه و فضای علمی پیرامون ...

خبرگزاری مهر- گروه دین و اندیشه: برای انسانی که در این روزگار زندگی می‌کند و اکثر اصول فکری خود را از دانشگاه و جامعه و فضای علمی پیرامون خود می‌گیرد و حتی گاهی از شنیدن برخی ملاحظات فرهنگی و یا علمی انسان‌های قدیم، که اساساً زندگی متفاوت با زندگی ما داشتند، به حیرت فرو می‌رود چگونه می‌توان دنیایی که هنرمندان قدیم در آن زندگی می‌کردند را توضیح داد و چگونه می‌توان این دنیا را به آثار هنری‌شان تسری داد؟

آثاری که ما به‌عنوان آثار هنری در همین روزگار تولید می‌کنیم به ساحت فکری‌ای که ذیل آن زندگی می‌کنیم مرتبط هستند. اگر بخواهیم هگلی بگوییم دنیای بیرون عینیت تجسم یافته ذهنیات و افقی است که زیر چتر آن به سر می‌بریم. با این ملاحظه آثار هنری سنتی نیز ذیل چتری که امروزه برای ما برافراشته نیست وجود آمده‌اند. اما حال که بدان ساحت فکری دسترسی بالفعل چندانی نداریم چگونه می‌توانیم به درکی صحیح از این آثار دست یابیم؟ و آیا در صورت دست یافتن به افق گشوده شده در این آثار، صرفاً همچون مخاطبی معمولی خواهیم بود یا اینکه این افق و ساحت ناظر بر اثر هنری چنان طراحی شده است که ما را نیز به خود دعوت می‌کند و وظیفه‌ای بر دوش ما می‌نهد؟

اگر این پرسش را از سنگرایان بپرسیم پاسخی پیچیده به ما خواهند داد. زیرا پاسخ آن‌ها بر تعریف و تبیین وظیفه متافیزیکی هنرمند، اثر هنری و مخاطب اثر هنری مبتنی است. به عقیده آنها این مثلث چنان طراحی شده است که بدون هر یک از اضلاع آن گویی نقصی در میان است که مانع از رسالت متافیزیکی آن مجموعه می‌شود.

این پیچیدگی از آنرو است که سنت در اندیشه سنگرایان حقیقتی عینی و بنابراین مستقل از انسان دارد. این حقیقت عینی بر متافیزیک سنت- که باید از دیگر متافیزیک‌ها بویژه متافیزیک مدرن متمایز شود؛ مبتنی است. در این متافیزیک، این حقیقت عینی که با عنوان زیبایی نیز معرفی شده است، به‌عنوان لوگوس و کلمه و به‌عبارت دیگر، بصورت تجلی خداوند (اصل اعلی) خلق شده و از آن، سلسله مراتب هستی و موجودات متکثر پدید آمده است، اما قضیه به همینجا ختم نمی‌شود زیرا آنچه از اصل اعلی صادر شده است باید در این متافیزیک به اصل خود باز گردد زیرا بدون این بازگشت متافیزیک موردنظر یا همان سنت خالده که باید ارتباط آسمان و زمین و زمین و آسمان را تبیین کند، ناقص عرضه می‌شود. اینجاست که علاوه بر عالمان و فیلسوفان، هنرمند در گام نخست با شناسایی ایده‌ها و مثل جاوید که در مخلوق اول یا همان لوگوس و کلمه (حقیقت) موجودند، و در گام بعد با تجسم این ایده‌ها (معانی) در صور محسوس متناسب با آن‌ها تلاش می‌کند در اثر هنری خویش بازگشت کثرات و تجلیات به اصل اعلی را به نمایش بگذارد.

برای اینکه هنرمند بتواند صور معقول را در صورت‌های محسوس قرار دهد نخست باید خود تعالی یابد و خود را تا سطح شناسایی ایده‌ها در لوگوس فرا کشد. این مرحله که با نام ساحت رهایی نیز نامگذاری شده است بیش و پیش از هر چیز و کسی خود هنرمند به آزادی حقیقی دست می‌یابد زیرا توانسته با درون‌نگری و تامل و مراقبه بسیار به ذات حقیقی خود که ذاتی معقول و الهی است دست یابد. این دست‌یابی اصلی‌ترین معنای بازگشت تجلی به اصل است. با این اقدام بعد از آنکه جوهر الهی در جریان تجلی در تمامی موجودات و مراتب هستی ساری گردید، اینک به‌مدد تفکر و مراقبه هنرمند این جوهر الهی تجله یافته به مرکز کانونی خود باز می‌گردد.

هنرمند با متجسم کردن ایده‌های معقول در ماده و صورتی مناسب درواقع ایده‌ها را به اسارت درآورده است. از اینرو به این مرحله ساحت اسارت گفته می‌شود تا طی آن هنرمند بر سیاق خلقت الهی، که معانی را در رمزها و سمبل‌ها قرار داده و هر موجودی را آیتی برای شناسایی ذات خویش جلوه‌گر ساخته است، به خلقتی دگرباره دست زند و صورت‌هایی مناسب آن معانی بیابد و بدین‌ترتیب اثری هنری برجای گذارد. اما چرا هنرمندی که توانسته به ساحت رهایی دست یابد و ذات خود را به فعلیت برساند اینک با تقلید از منش الهی، خلقتی دیگر را به نمایش می‌گذارد؟

ممکن است بگوییم جدایی هستی‌شناسانه هنرمند از ذات حقیقی خود انگیزه تولید وی است. بدین معنا که وی پس از دستیابی به ساحت رهایی برای آنکه زیستن با معقولات را از دست ندهد و آن را فراموش نکند، با به اسارت در آوردن صور معقول مذکور در عالم

ماده، خواه در هیات معماری و یا خطاطی و طراحی و نقاشی و غیره، این فاصله را برداشته است. این سخن دور از واقعیت نیست اما بیش از آن رسالتی دیگر بر عهده هنر است. تا اینجا هنرمند با طی دو ساحت فوق اثری هنری پدید آورده است. اما اثر پدید آمده خود حاوی و حامل متافیزیک سنت است. زیرا هم از باطن (مثل جاوید) بهره‌مند است و هم از صور تجلی یافته.

در واقع اثر هنری حلقه ارتباط میان هنرمند و رکن سوم یعنی مخاطب اثر هنری است. اگر اثر هنری حاوی متافیزیک سنت است پس هنرمند این متافیزیک در این اثر حاضر آورده است تا علاوه بر خود، دیگران نیز به آن وارد شوند. به عقیده سنت‌گرایان ورود به متافیزیک سنت و تداوم آن یکی از ارکان اصلی سنت است زیرا سنت، هرچند واقیتی عینی و غیربشری دارد، اما سنتی که در جامعه بشری تداوم نیابد و نتواند به‌مثابه چتری گسترده بر فکر و عمل انسان‌ها مسلط باشد درواقع ناتوان از بازگردان تجلی به اصل و به‌عبارت دیگر، بازگرداندن شعاع‌ها و سطح دایره به مرکز دایره است.

با این ملاحظه، مخاطب اثر هنری نیز باید در این سنت وارد شود و با بازسازی درونی همان متافیزیکی که هنرمند را به خلق اثر هنری هدایت کرد و در نتیجه تعالی‌ای که شایسته انسان و مقام حقیقی اوست، نقشی هستی‌شناسانه در بازگرداندن تجلی به اصل را ایفا نماید. حال می‌توان دریافت که مخاطب اثر هنری نیز به اندازه هنرمند و اثر هنری در فلسفه هنر مورد نظر سنت‌گرایان حائز اهمیت است؛ چنانکه بدون آن، این فلسفه هنر ناتوان از ارسال پیام و انجام تکالیف خود است.

.....

دکتر رضا ماحوزی (عضو هیات علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی)